



اتابك ابوبكر سعدبن زنگی

اتابك مظفرالدین ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳ - ۶۵۸ ه. ق = ۱۲۲۶ - ۱۲۶۰ / م) ششمین و معروفترین اتابکان سلغوری فارس (۵۴۳ تا ۶۸۶ ه. ق = ۱۱۴۸ - ۱۲۸۶ / م) است. بروزگار پادشاهی او شکوه و شوکت این سلسله به اوج بلندی رسید و «پارس» رونق و آبادانی فراوان یافت.^۱

۱ - تولد و وفات و مدت شهریاری - تاریخ تولد او را صریحاً ننوشته‌اند، ولی چون بتصریح خواجه رشیدالدین فضل‌الله در جامع التواریخ، شصت و هفت سال در این جهان زیسته، ظاهراً در حدود سال ۵۹۱ ه. ق = ۱۱۹۴ / م تولد یافته است. وفات وی نیز بتصریح همان مورخ پنجم جمادی الاخره سال ۶۵۸ ه. ق = ۱۲۵۹ / م روی نموده و مدت شهریاری او هم بروایت دقیق «جامع التواریخ» سی و چهار سال و شش ماه و یازده روز بوده است.^۲ ولی صاحب «شیراز نامه» مرگش را در جمادی الاولی سنه ثمان و خمسين و ستمائه (۶۵۸ ه. ق) نوشته است و گورگاهش را در رباط ایش کنار پدر گرفته.^۳

۲ - شرح زندگانی پدرش اتابك مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنگی بن مودود (۵۹۹ - ۶۲۳ ه. ق = ۱۲۰۲ - ۱۲۳۵ / م) پنجمین پادشاه «خاندان سلغوری» است که پس از درگذشت برادر خویش تکله (۵۷۱ - ۵۹۱ ه. ق = ۱۱۷۵ - ۱۱۹۴ / م) در فارس زمامدار شد. وی در ظاهر خود را پیوسته بدربار خوارزمشاهیان میدانست، ولی در باطن با نیرویی که فراهم کرده بود، و دلیری فطری که داشت، دم از استقلال میزد. بروز پادشاهی سعد بن زنگی همه ایالت فارس و نیز بخشهایی از کرمان و سیرجان با جگزار این سلسله شده بودند.^۴

* آقای دکتر سید حسن سادات ناصری. استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه

تهران. از محققان بنام و شاعران شیرین کلام معاصر.

۱ - علامه قزوینی، ممدوحین سعدی، سعدی نامه، مجله تعلیم و تربیت شماره بهمن و اسفند ۱۳۱۶ ص ۷۲۱ تا ۸ تا ۱۰ - استاد عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مفصل ایران در عهد مغول ج دوم ۱۳۴۱ ه. ش ص ۳۸۵ تا ۷ تا ۹ - طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول ترجمه استاد عباس اقبال آشتیانی ص ۱۵۵ و ۱۵۶ - اتابکان سلغوری پیش از اتابك ابوبکر بترتیب عبارتند از: اتابك مظفرالدین سنقر بن مودود بن سلغور (۵۴۳ - ۵۵۸ ه. ق) - اتابك مظفرالدین زنگی بن مودود (۵۵۸ - ۵۷۱ ه. ق) - اتابك تکله (۵۷۱ - ۵۹۱ ه. ق) - اتابك طغرل بن سنقر (۵۹۱ - ۵۹۹ ه. ق) - اتابك مظفرالدین سعد بن زنگی (۵۹۹ - ۶۲۳ ه. ق) - مزید اطلاع رازک، تاریخ مفصل ایران در عهد مغول ج ۲ ص ۳۷۳ تا ۳۸۵

۲ - ممدوحین سعدی، سعدی نامه ص ۷۲۲ و ۷۲۳

۳ - شیراز نامه، تألیف ابوالعباس احمد بن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی بتصحیح و اهتمام بهمن کریمی طبع ۱۳۱۰ ه. ش ص ۶۱ تا ۲

۴ - تاریخ مغول در ایران تألیف بر تولد اشپولر ترجمه دکتر محمد دمیر آفتاب ص ۱۴۵ تا ۹

وی در آبادانی فارس بسیار بکوشید. گرداگرد شیراز با رویی استوار برافراشت و مسجد جامع جدید را بنیاد نهاد و بازار سریع اتابکی را احداث کرد که در آن هر صنفی را رسته می بود، چنانکه در هیچ جا بازاری بدان زینت و ترتیب تا آن روزگار نشان نداده اند. سوق الکبیر هم از بناهای اوست؛ نیز بر سر راه تبریز، رباط شهرالله را بنا و دیه ها و مزارع و حمام و اراضی بر آن وقف کرد. در سال ۶۱۴ ه. ق = ۱۲۱۷ / م «اتابک سعد» آهنگ تسخیر عراق کرد و تاحدود «ری» بتاخت و با پادشاه توانایی چون **سلطان محمد خوارزمشاه** (۵۹۶-۶۱۷ ه. ق = ۱۱۹۶-۱۲۲۰ / م) که بیشتر کشورهای «مشرق دارالخلافه» را مسخر ساخته بود و آهنگ فتح «بغداد» و برانداختن عباسیان را داشت رو یارو شد و با هفتصد تن بر لشکریان خوارزمشاهی زد، ولی گرفتار آمد و قرار بر صلح شد. بدینگونه که «اتابک سعد» دو قلعه «اصطخر» و «اشکنوان» را بادو دانگ محصول فارس به خوارزمشاه بازگذارد. یابنا بنوشته «قاضی منهاج الدین بن سراج الدین» در طبقات ناصری: «یک نصف ممالک فارس، اتابک را باشد و یک نصف سلطان را و بجهت آن یک نصف امیر حاجی اختیارالملک نشابوری را با وی فرستاد» و دختر خودسلکه خاتون را نازد **سلطان جلال الدین منکبرنی** (۶۱۷-۶۲۸ ه. ق = ۱۲۲۰-۱۲۳۱ / م) فرزند خوارزمشاه سازد و پسر خود «زنگی» را بگروگان به حضرت سلطان فرستد. پس از این مصالحه، خوارزمشاه در احترام اتابک سعد بر افزود. و او را با هزار تن سپاهی خوارزمی به شیراز باز فرستاد.

ابو بکر، چون بر این پیمان آگاهی یافت و ملک موروث را در معرض تلف دید، بر آشفت و با دو برادر خود تهمتن و سنقر شاه با لشکر فارس سر راه بر پدر بگرفتند که کشور خود را به خصمان ندهیم. چون مصادف راست شد، ابو بکر گروهی از سپاهیان خود را در کمینگاهی پوشیده بداشت و هر چه از لشکریان سرازیر میشدند، از آنان می انداخت تا صد تن از خوارزمیان بپفگند. خوارزمیان، اتابک سعد را به پیمان شکنی متهم ساختند. اتابک خود با فوجی پیش تاخت تا حقیقت کار را دریابد. ابو بکر، بناگاه بر پدر بتاخت و بر او شمشیری بزد که بسبب درشتی زره کارگر نیامد. اتابک سعد خشمگین شد و زخمی بر سر وی فرود آورد و بفرمود تادرقلعه اصطخرش به بند آورند و خود به شیراز رفت و سلکه خاتون را با شکوکتی تمام به خوارزم بفرستاد و دیگر شرایط بجای آورد.

بر صفحات فراسین، آیین طغرای او «وارث ملک سلیمان سلغر سلطان مظفرالدین والدین تهمتن سعدین اتابک زنگی ناصر امیر المؤمنین» بود و توقیعیش «الله بس»^۷.

چون سعدین زنگی پس از بیست و نه سال پادشاهی در جمادی الاول یا جمادی الثانی سال ۶۲۳ ه. ق = ۱۲۲۵ / م درگذشت^۸، **خواجه غیاث الدین یزدی** که وزیر و مدبر ملک

- ۵- تاریخ وصاف طبع بمبئی ص ۱۵۵ س ۱ تا ۹- تحریر تاریخ وصاف بقلم عبدالمحمد آیتی. از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران خردادماه ۱۳۴۶ ه. ش ص ۹۵ س ۱۸ تا ۲۲ - هم رک، تاریخ گزیده باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی طبع ۱۳۳۹ ه. ش ص ۵۵ س ۱۲ و ۱۳
- ۶- تاریخ وصاف ص ۵۵۲ تا ۱۵۵- تحریر تاریخ وصاف ص ۹۵ و ۸۹- طبقات ناصری به مقابله و تصحیح و تحشیه و تملیقات عبدالحی حبیبی قندهاری طبع ۱۳۲۸ ه. ش. ج ۱ ص ۳۲۱ تا ۲۱۶
- تاریخ گزیده ص ۵۰۴ و ۵۰۵- حبیب السیر طبع کتا بفروشی خیام. ج ۲ ص ۵۶۱ و ۵۶۲
- ۷- تاریخ وصاف ص ۱۵۵ س ۱۶ تا ۱۸
- ۸- تاریخ وصاف ص ۱۵۵ س ۹ تا ۱۸- تحریر تاریخ وصاف ص ۹۵ س ۲۳ و ۲۴

وی بود، واقعه او را پنهان داشت و انگشتی او به قلعه سپید فرستاد و پسرش ابوبکر را از بند بیرون آورده حاضر گردانید و در خرگاه پادشاهی مجلسی ساخت که اتابک سیفرماید: که ولیعهد ابوبکر است. اسرا اطاعت کردند.^۹

برتولد اشپولر می نویسد: «چون سعد در سال ۶۲۳ ه. ق احساس کرد درگش فراز آمده است، «ابوبکر» را از زندان رها کرد و او را به جانشینی خویش برگزید و این قول باروایت «شیرازنامه» یکی است.^{۱۰}

۳ - آغاز پادشاهی و در بند کشیدن و بقتل آوردن خواجه عمیدالدین اسعد ابزری - آغاز شهریاری اتابک ابوبکر را در حدود ۲۴ یا ۲۳ ذی القعدة ۶۲۳ ه. ق نوشته اند.^{۱۱} نخستین کار او در آغاز سلطنت در بند کشیدن صاحب سعید عمیدالدین ابونصر اسعد بن نصر جهشیر ابن ابی شجاع بن حسین بن فرخان انصاری فالی ابزری وزیر خاص پدر خویش است که از فضیلتی روزگار و در پارسی و تازی شاعری نامدار بود و همه کارهای «اتابک سعد» با وی گویند: سبب وحشت اتابک از او آن بود که وی را تهمت نهادند که در آن هنگام که از طرف اتابک سعد بنزد سلطان محمد خوارزمشاه شد، خوارزمشاه او را بسیار گرامی داشته و بر کرسی زر نشاند است و روزی در مجلس بزم آزمون او را گفته:

در رزم چو آهنیم و در بزم چو سوم بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم.

و عمید اسعد را فرموده که بیتی دیگر بر آن برافزاید. وی سروده است:

از حضرت ما برند انصاف بشام و ز هیبت ما برند زنار بروم

و در گفتگویی که داشته اند، سلطان چنان شیفته او گشته که به وی پیشنهاد وزارت خویش کرده است و او در رد و قبول این مقام تردیدی داشته و آن را نپذیرفته و به شیراز بازگشته است! و نیز هنگامی که سلطان از مقام خلافت خلعت یافته بود، او را در این قطعه ستوده بوده است:

وقت الردی یامن بافعاله غدا لوآء المعالی و المحاسن عالیا

واضحی به روض الشرایع ناضراً و اسی به صدر الممالک حالیا

صوارمک البیض البواتر غادرت دیار الاعادی سفرات خسولیا

غدا لمعالیک الزمان موالیا مطیعاً و ابناء الزمان سولیا

و فاحت خیال منک یحکی غوالیا به ظل ائمان الثناء غوالیا

و جائتک من دارالخلافة خلعة بعلیاک نالت سفراً و معالیاً

کذا القطرات النازلات من السماء اذا سنا حللن البحر، صرن لالیاً^{۱۲}

و هم اتابک ابوبکر بر این گمان بود که در آن هنگام که بفرمان پدر در زندان دژ اشکنوان در بند بسر می برد، خواجه عمیدالدین اسعد در آزادی وی نکوشیده است.^{۱۳} و دیگر

۹ - جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۳۶

۱۰ - شیرازنامه ص ۵۵ س ۱۱ تا ۱۴ - تاریخ مغول در ایران ترجمه دکتر محمود میر

آفتاب ص ۱۴۵ س ۲۰۱

۱۱ - ممدوحین سعدی، سعدی نامه ص ۲۳ س ۴۰۳

۱۲ - تاریخ و صاف طبع بمبئی ص ۱۵۶ س ۱۵ تا ۱۵

۱۳ - بزرگان شیراز تألیف رحمت الله مهرازی، از سلسله انتشارات انجمن آثار ملی آبان ماه

۱۳۴۸ ه. ش. ص ۳۸۶ س ۱۹۰۱۸

از دلایل مؤاخذت وی آن بود که با دیوان عزیز خلافت مراسلات پیوسته داشت و در اطراف شهرتی تمام یافته^۱. و آنچه در این همه مسلم است، ناخشنودی باطنی اتابک از اوست که برطبق مراد وی نرفته. عمیدالدین اسعد برای عرض معذرت و درخواست آزادی این رباعی به حضرت اتابک فرستاد.

ای وارث تاج و سلکت و افسر «سعد» بخشای خدای را بجان و سر «سعد»
 بر من، که چونام خویشتن، تاهستم، همچون الف، ایستاده‌ام برسر «سعد»
 ولی اتابک او را با فرزندش تاج الدین محمد در قلعه اشکنوان واقع در مرو دشت
 محبوس کرد، وی در زندان حبسیه بی‌بنازی بمطلع:

من یبلغن حماسات ببطحساء ممتعات بسلسال و خضـــــــراء
 که در نهایت فصاحت و بلاغت است، بسرود. این قصیده فریده به اشکنوانیه شهرور
 است. گویند: چون عمیدالدین اسعد، در زندان قلم و کاغذ نداشت، خود ابیات را املاء میکرد
 و پسرش تاج الدین محمد بر دیوار می‌نوشت و از بر می‌ساخت.

اتابک چندان از این خواجه بخشم آمده بود، که هیچ کس از اعیان و محتشمان
 حضرتش را یارای پایمردی در کار وی نبود. عمیدالدین از زندان نامه‌یی پردرد برای «اولیاء
 نعم و صدور و اکابر» درگاه اتابکی فرستاد. از آن نامه است: «... کسی که در غرقاب هالک
 و گرداب قاتل افتاد، سادام تا نیم جانی در مضیق قالب او هیجان میکند، از غایت حب حیات
 در طلب خلاص و نجات دست و پا میزند و بهر وجه که ممکن گردد، دست‌آویزی میجوید و اگر-
 چه فلاحی و نجاحی روی ننماید، بر قدر استطاعت سیاحتی میکند و هر شجره ثابت و راسخ که
 بر ساحل مشاهده میکند، بر مجاهده کلی خویشتن را بجانب آن می‌افکند، تا باشد که به اصول
 ستین و فروع وثیق او تعلق سازد و بعد سا که در منصب می‌بود که «وهو القاهر فوق عباده»
 تا امروز که بدین فجیعه که عبرت اوایل و اواخر است، مبتلا گشت و بدین نکبت که تذکره
 و تنبیه عقلاء عالم است درساند و در قعر چاه ظلمانی زنده بگورشد و هر مرده‌یی را کفنی باشد
 و یا لیت که در این گور ظلمانی کفنی بودی تا سرمای این چاه نمناک ازین تن غمناک باز
 داشتی. شب و روز در قعر چاه از نور خورشید و ماه بی‌بهره سببشتم، نه روز از شب باز میدانم و
 نه شب از روز باز می‌شناسم! گویی سمع جذرا صم شده است که هرگز آوازی بوی نمیرسد، گویی
 بصر مقله اکمه شده است، که هیچ لون را ادراک نمی‌کند. هیچ نمیدانم تا این جان آهنین،
 این قالب سنگین مرا چرا وداع نمی‌کند؟! هیچ معلوم نیست که این روزگار بدخو این عمر
 ستیزه روی را بچه سبب در انقراض زوال نمی‌کشد؟! از تر و خشک جهان، وظیفه بامداد و
 شبانگاه، یک تسای نان خشک است و از عین چیحون راتبه شربت و طهارت یک کوزه آب!!
 خلاصه، آرزو از خدمت مخدومان و کریمان اقتراح کرده‌می‌شود که چون در مضیق جسم خواهند
 داشت و این بند بلا از این پای مبتلا بر نخواهند گرفت، و بجزمی که نکرده‌ام حدی خواهند
 زد؛ آنچه ملتمس است، از انعام دریغ ندارند و این قصه که از غصه روزگار نوشته است،
 برخوانند و برای نجات راه شفاعتی طلبند یا بمستحفظ قلعه تقدسی فرمایند تا خادم را از این قعر
 چاه مظلم که منزل شب و روز دائم است، به موضعی دیگر نقل کنند. بدان قدر موضعی که

۱۴- تاریخ و صاف طبع بمبئی ص ۱۵۶ س ۸۷ و ۱۵- با، بمعنی «مع» است.

خشتی هم از زمین میسرگردد و آن قدر که وظیفه افطار است، یک تای نان دیگر در افزایشند و کوزه‌بی آب که راتب طهارت و شربت است، با^{۱۰} کوزه‌بی آب فرمایند، که یک کوزه خوردن و طهارت ساختن را متعذر است و این جماعت عیالکان و طفلکان که ستم زدگاند، به شفقت و رأفت خویش مخصوص گردانند و به جرم گناهکاران از عاطفت و شفقت محروم نگردانند...»^{۱۶}

چنانکه از متن نامه پیداست، عمیدالدین دل از خلاص برداشته و تنها آرزو کرده است که زندانش نور آفتاب ببیند و جیره غذایش را از یک تای نان خشک به دو تای گردانند و برای آسایش و طهارت کوزه آبی دیگر بوی دهند... و نعوذ بالله من الخذلان!

اتابک این خواهش را نیز فرو گذاشت و بسال ۶۲۴ ه. ق = ۱۲۲۶ م بکشتنش فرمان داد.

پس از چندی، فرزندش تاج‌الدین از بند رهایی یافت و قصیده اشکنوانیه را که بخاطر سپرده بود، برنوشته و بنزد امام‌المبتعین «صفی‌الدین ابوالخیر مسعود بن ابی‌الفتح السیرافی» دایی‌زاده عمیدالدین اسعد برد. وی برخی ابیات را مقدم و مؤخر داشت و آن را سرتب ساخت و فضلا و بلغا را به خواندن آن رغبتی عظیم حاصل شد و سپس مولانا قطب‌الدین محمود فرزند امام صفی‌الدین مسعود که در فضل و تقوی یگانه عصر خویش بود، بر آن مقدسه بی فاضلانه نگاشت و در شرح ابیات آن بکشید و بدینگونه در سراسر بلاد اسلامی انتشار یافت.

قصیده اشکنوانیه در آخر «معلقات سبعة» طبع تهران سنه ۱۲۷۲ ه. ق = ۱۸۵۴ / م بطبع رسیده است.^{۱۷}

خواجه عمیدالدین را با امام فخرالدین رازی (م / ۶۰۶ ه. ق = ۱۲۰۹ / م) دوستی و مکاتبات در میان بوده است و پیرامون مسائل علمی رسائلی داشته است. در تاریخ و صاف آمده است: پس از آنکه امام مشکل داستان سلمان و اہسال را بگشود که مقصود از آن استکمال نفس ناطقه است، عمیدالدین این دو بیت بدو فرستاد:

سلمان منی غدوة و عشية
 علی ساجد در المکارم اہسالی

ولم اک ادري قبل شوقی و فضله
 حدیث سلمان و قصته اہسالی^{۱۸}

در کتاب تحفة العرفان فی ذکر سیدالاقطاب روزبهان که بسال ۷۰۰ ه. ق یکی از فرزند زادگان شیخ صدرالدین ابومحمد روزبهان (م / ۶۰۶ = ۱۲۰۹ / م) تألیف یافته، آمده است: «نقل است از معتبران که امام الائمه فخرالدین رازی رحمة الله از صادر و وارد مستخبر احوال شیخ روزبهان بودی و گاه گاه گفتی که: از خطه فارس قلم زنی و قدم زنی بغایت کمال هستند! روزی از خدمتش سؤال کردند که: مراد از این قلم زن و قدم زن کیست؟! - فرمود که: قدم زن شیخ روزبهان و قلم زن خواجه عمید وزیر^{۱۹}.

مانده دارد

- ۱۶- بزرگان شیراز ص ۴۴۴ و ۴۴۵
- ۱۷- تاریخ و صاف طبع بمبئی ص ۱۵۵ و ۱۵۱ و ۱۵۶ و ۱۵۷ - تحریر تاریخ و صاف ص ۸۷ و ۸۸ و ص ۹۱ س ۱۱ تا ص ۹۲ س ۶ - آتشکده آذربخش نخست ص ۴۰ حاشیه ۰۲ - هم‌رک، شیراز نامه ص ۵۵ و ۵۴
- ۱۸- تاریخ و صاف طبع بمبئی ص ۱۵۱ س ۷ تا ۷ - تحریر تاریخ و صاف ص ۸۷ و ۸۸
- ۱۹- به نقل از بزرگان شیراز ص ۴۴۵ س ۲۲ و ص ۴۴۶